



اخاذی از پدر با ترفند آدم ربایی، خاطره یکی از کارآگاهان پلیس پایتخت است. دختر جوان برای دست یافتن به پول پدر ثروتمندش با همدستی پسر مورد علاقه اش نقشه ربودن خودش را طراحی کرد.

دست دارند، با خبر است.

### ❗ سرنخی از يك آدم ربایی

با پایان تماس، موفق شدیم آدرس صاحب خط تلفن را به دست آوریم و شبانه راهی خانه آنها شویم. به محض رسیدن به خانه مورد نظر حدس ما تقریباً به یقین تبدیل شده بود. صدای خنده دختر و پسرها از داخل خانه، نه تنها از آدم ربایی خبر نمی داد، بلکه این طور به نظر می رسید که مهمانی در کار است.

بعد از هماهنگی با بازپرس پرونده وارد خانه شدیم، همان طور که حدس می زدیم مهمانی بود و چندین دختر و پسر جوان دور هم جمع شده بودند. البته در تحقیقات بعدی مشخص شد خانه ای که ما وارد آن شده بودیم از آن خانه تیمی هایی بود که دختران و پسران فراری را دور هم جمع می کرد و فرناز هم یکی از مهمانان این خانه بود.

### ❗ آدم ربایی ساختگی

تمام دخترها و پسرها بازداشت شدند و در اختیار مقام قضایی قرار گرفتند. فرناز که دستش را رو شده می دید، به ناچار لب به اعتراف گشود و نقشه اخاذی که برای پدرش کشیده بود را برملا ساخت. او گفت: چند روز قبل در راه مدرسه با پسر جوانی به نام میثم آشنا شدم. پسری که یکی از اعضای این باند بود. او به من وعده ازدواج داد و می گفت که از من خوشش آمده است. اما از آنجا که پدرم مرد ثروتمندی بود، مطمئن بودم با این ازدواج موافقت نمی کند.

او ادامه داد: میثم آن قدر از عشق و علاقه اش و از زندگی رویایی که برایم خواهد ساخت گفت که تصمیم گرفتم همراه او فرار کنم. میثم و چند نفر از دوستانش دختران را فراری می دادند و قربانی نقشه سیاه خود می کردند. آمدن نزد میثم، یعنی خداحافظی برای همیشه از پدرم. می دانستم پدرم با وضعیت اجتماعی که دارد هرگز چنین دختری را نمی تواند تحمل کند. برای همین تصمیم گرفتم از پدرم اخاذی کنم. این طور می توانستم با پول های او زندگی راحت تری داشته باشم. ابتدا می خواستم خودم با پدرم تماس بگیرم و بگویم که گروگان گرفته شده ام، اما ممکن بود باور نکند. به همین دلیل از یکی از دختران فراری که در آن خانه بود خواستم با او تماس بگیرد و قضیه آدم ربایی را مطرح کند. از آنجا که می دانستم اگر پای پلیس به این ماجرا کشیده شود همه چیز لو می رود از دوستم خواستم او را مجاب کند تحت هیچ عنوان با پلیس تماس نگیرد.

پنجشنبه شب بود و می خواستم از اداره خارج شوم و به خانه بروم که مرد میانسالی هراسان وارد اداره شد. او که به شدت ناراحت بود شروع به صحبت کرد. دخترم دو روز است گم شده و هیچ خبری از او ندارم. دو روز قبل دخترم برای رفتن به مدرسه خانه را ترك کرد. می گفت امروز دیرتر از روزهای قبل تعطیل می شویم. وقتی از ساعت به خانه آمدنش گذشت، نگران شدم. با مدرسه تماس گرفتم، اما کسی تلفن را جواب نداد. راهی مدرسه شدم و در نهایت ناپاوری دریافتم مدرسه تعطیل است و هیچ کدام از دانش آموزان در آنجا نیستند. او ادامه داد: در این دو روز زمین و زمان را گشتم، اما ردی از او به دست نیاوردم. کسی فرناز را ندیده بود، نمی دانم این چه مصیبتی بود که سرم آمد. دختر ۱۶ ساله ام به طرز مرموزی ناپدید شده بود، حتی به بیمارستان ها و پزشکی قانونی هم سرزدم، اما آنجا هم خبری نبود. چند بار تصمیم گرفتم موضوع را به پلیس خبر دهم، اما ترس از حضور پلیس و این که دیگران از این مساله با خبر شوند و آبروی چند ساله ام بریزد باعث شد سکوت کنم. تا این که چند ساعت قبل زن ناشناسی به خانه مان زنگ زد. او گفت دخترم را ربوده است و برای آزادی او ۲۰ میلیون تومان می خواهد. زن ناشناس مرا تهدید کرد که از این موضوع با پلیس حرفی نزنم، اما می ترسم پول را بدهم و آنها بلایی سر دخترم بیاورند.

### ❗ رد پای يك زن

تحقیقات را شبانه آغاز کردیم، همان شب با قاضی کشیک هماهنگی های لازم صورت گرفت و موفق شدیم شبانه تلفن خانه جعفر را کنترل کنیم. بلافاصله راهی خانه جعفر شدیم و منتظر ماندیم تا شخص ناشناس تماس بگیرد. حدود ساعت ۱۲ شب تلفن به صدا درآمد و انتظار پایان یافت. دختر جوانی پشت خط بود و همان تهدیدهایی را کرد که مرد میانسال در اظهاراتش گفته بود. از جعفر خواستم او را مجاب کند پولی را که خواسته حتما تهیه کرده و به او می دهد.

با شنیدن صحبت های دختر ناشناس احساس کردم کاسه ای زیر نیم کاسه است و آدم ربایی در کار نیست. از صحبت های فرد تماس گیرنده این طور به نظر می رسید که بیشتر اجیر شده باشد تا پولی از جعفر. مرد ثروتمندی که دستش به دهانش می رسد، بگیرد. حتی این فرضیه نیز مطرح شد که فردی که او را اجیر کرده باشد، فرناز. دختر گمشده باشد. اما نمی شد طبق فرضیه و حدس و گمان عمل کرد و این احتمال هنوز پا برجا بود که دختر ۱۶ ساله ربوده شده و فرد تماس گیرنده از مخفیگاه او و افرادی که در این ماجرا



عکس تزئینی است



### صحبت های دختر

### جوان مشکوک بود و

### این فرضیه را مطرح

### می کرد که آدم ربایی در

### کار نیست اما نمی شد

### طبق فرضیه و حدس و

### گمان عمل کرد



# بازگشت

## يك قدم تا ترك

سرگذشت سعید  
که بر غول اعتیاد غلبه کرد

سلام به تمام همدرده های خودم. کم یا زیاد، داستان اعتیاد خیلی های مان شبیه هم است. من هم مثل بسیاری از شما اعتیادم با سیگار شروع شد، اما مخفی و دور از چشم خانواده. وارد دانشگاه که شدم، ترامادول و تریاک هم به سیگار اضافه شد. اوایل تفریحی بود، بعد کم کم مصرفم زیاد شد. چهار سال ترامادول و تریاک خوردم و کشیدم. روزی هفت گرم تریاک می خوردم.

هر کس می گفت قیافه ات شبیه عملی ها شده، زیربار نمی رفتم. بعد از چهار سال فهمیدم معتاد شده ام. معلم سنگین شده بود و از ریخت و قیافه افتاده بودم. معتادها روزی هزار بار ترك می کنند. تصمیم گرفتم ترك کنم. به کمپ رفتم و اوضاعم کمی که بهتر شد، مادرم گریه کرد. خودش رازد و التماس کرد دیگر سراغ مواد نروم. هنوز دو هفته نشده بود از کمپ بیرون آمده بودم که گفت باید زن بگیری. ازدواج کردم. اوایلش همه چیز برایم تازگی داشت و خوب بود، اما وقتی یکی از دوستان قدیمی ام را دیدم، وسوسه مواد دوباره سراغم آمد. چون اصولی ترك نکرده بودم و هنوز از نظر جسمی و روحی به مواد نیاز داشتم. پیشنهاد مصرف دراگون را داد که بزرگ ترین اشتباه زندگی ام بود.

يك نفر گفت شربت متادون بخوری، راحت می توانی ترك کنی. خوردم، اما بعد از مدتی، چنان معده درد وحشتناکی گرفتم که با هیچ قرص و آمپول و مسکنی آرام نمی شد. از همان موقع تا الان معده درد دارم. اعتیادم از قبل هم بدتر شد. زخم همه چیز را فهمید. خیلی سعی کردم ترك کنم، ولی نتوانستم. زن و دختر سه ساله ام نمی توانستند تحمل کنند. دخترم پرخاشگر و دچار شب ادراری شده بود. دائم دعوا داشتیم. کارم را از دست داده و خانه نشین شدم.

طوری شده بود که مادرم خرج زندگی مان را می داد.

زخم دست دخترم را گرفت و به خانه پدرش رفت. تهدیدم کرد اگر این وضع تمام نشود، دادخواست طلاق خواهد داد. زخم که رفت، بیشتر در اعتیاد غرق شدم. زمان و مکان را فراموش کرده بودم. نمی دانستم کی شب است و کی روز.

يك روز اتفاقی داشتم دنبال آدرسی در اینترنت می گشتم که فیلمی از يك موسسه ترك اعتیاد دیدم. مصرف کننده ها دور هم جمع شده بودند و از خاطرات شان تعریف می کردند. حرف از تحقیر نبود. کسی، کسی را بازخواست نمی کرد. فقط برای کنجکاوی به آن مرکز رفتم. یکی از افراد آنجا به گمان این که برای ترك آمده ام، با من صحبت کرد. حرف هایش برایم جالب بود. همان جا گفتم که قصد ترك نداشتم، اما حرف هایت تاثیر خوبی رویم گذاشت.

دوره درمان در این مرکز ۱۱ ماه است، اما من در طول ۹ درمان شدم. اولین قدم در درمان اعتیاد این است که خودمان بخواهیم درمان شویم. تا نخواهیم، هیچ کس و حتی خانواده مان هم نمی تواند رای مان را بزند و فقط مرگ به کابوس اعتیاد پایان می دهد. هرگز ناامید نشوید.